أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمدلله رب العالمين‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّناأبيالقاسم محمّد

وَ على‌ءَالِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ وَ لَعْنَةُ اللَه عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعين‌

 امام‌صادق علیه‌السّلام در حدیث عنوان، به ایشان می‌فرمایند كه: وَ أَمَّا اللَوَاتِى فِى الْحِلْم؛ آن اموری كه باید در ارتباط با حلم و بردباری و صبر و تحمّل رعایت كنی این موارد است، كه راه و روش ارتباط با مردم و اجتماع و مسائل اجتماعی را حضرت در اینجا بیان می‌كنند. و واقعاً انسان احساس می‌كند كه اگر این مطلب رعایت شود دیگر گرفتاری از اجتماع برمی‌خیزد، اجتماع دیگر گرفتاری ندارد، مردم دیگر گرفتاری ندارند، دیگر این تقابل‌ها و تضادها و این اختلاف‌ها از میان برمی‌بندد، و دیگر موردی برای تعارض باقی نمی‌ماند.

 واقعاً این عبارات عبارات عجیبی است كه نیاز دارد به اینكه انسان راجع به این عبارات بنشیند و فكر كند و تا جایی كه افق فكری او اجازه می‌دهد و سعه وجودی او استعداد برای درك مطلب را دارد، این ذهن خودش را ببرد و توقف نكند، نایستد، همین‌طور جلو برود كه هر چه جلو برود نصیب بیشتری خواهد یافت، هر چه جلوتر برود نصیب بیشتری خواهد یافت.

 عبارت اوّل امام‌علیه‌السّلام این است كه: اگر شخصی به توگفت: إنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا؛ اگر یكی به من بگویی ده تا جوابت می‌دهم! فَقُل لَهُ‌ در پاسخش بگو : إنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَة؛ اگر ده تا شما بگویی یكی هم نمی‌شنوی، یكی هم در مقام تقابل شما، ما مطلب نمی‌گوییم و حرف نمی‌زنیم!

 راجع به مسأله سكوت، إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در جلسات آینده صحبت می‌كنیم ولی منظور امام‌علیه‌السّلام از این فقره سكوت نیست، بلكه منظور كیفیت موضع‌گیری انسان است و كیفیت اتّجاه انسان است، چطور انسان در قبال مسائلی كه برای او اتّفاق می‌افتد و این مسائل، مسائل ناگوار است [عمل نماید] و كیفیت برخورد انسان با مطالبی كه در اجتماع و در مسائل شخصی، در منزل، در ارتباط با رفیق و دوست و آشنایان و فامیل برای او حاصل می‌شود، خُب البتّه بعضی از این مسائل مسائل مناسب است و خوشایند انسان است، تعریف‌ها، تمجیدها و كه خُب انسان خوشحال می‌شود و تبسم و لبخند در سیمای او ظاهر می‌شود: بَه‌بَه چه‌كاری می‌كند، نگاه كنید ببینید مثلًا چه‌كاری انجام می‌دهد، چه كمكی می‌كند، چه حرفی می‌زند، چه دستگیری می‌كند، چه برخوردی دارد، چقدر آدم خوبی است! و این آدم خوبی‌ها و چقدر برخورد خوب تا وقتی است كه به این برمی‌گردد، تا وقتی به حساب این است چقدر آدم خوبی است، اگر روزی بیاید و این مسأله یك‌خرده سست شود، آن‌وقت نه، می‌گوییم همچین تعریفی نیست! ما كه چیزی نفهمیدیم، ما كه چیزی ازش نفهمیدیم، ما كه چیزی به دست نیاوردیم، حالا نمی‌دانیم شما چیزی فهمیدی، شما مطلبی ... بعد حالا این به عنوان شبهه؛ كم‌كم جلو می‌رود شبهه تبدیل به تقابل می‌شود: اصلًا كی گفته این آدم خوبی است؟ نه! بابا تو كه دیروز می‌گفتی: این آدم خوبی است، چی شده حالا یك خرده مسأله نسبت به تو كم شده، و این‌

 نشان می‌دهد كه همه این تعریف‌هایی كه از انسان می‌كنند در این دنیا، حالا همه‌اش را هم نمی‌توانیم بگوییم، اغلبش، این را كه می‌دانیم نود و خرده‌ای درصد هست، این كه دیگر مسلم است، همه اینها به خود برمی‌گردد، نه به واقع، كه این شخص به واقع چیست، به واقع در چه موقعیتی است، به واقع در چه محدوده‌ای قرار دارد به واقع در چه موقعیتی قرار دارد، تا وقتی جیب آدم برای طرف شل است: طرف پیغمبر است، ولّی‌خداست اصلًا، عارف‌باللَه است اصلًا نمی‌فهمد عرفان را با الف می‌نویسند یا با عین می‌نویسند عارف‌باللَه است، این ولّی‌خداست این ... همین كه جیب صفر شد: این از شمر و یزید هم می‌آید پایین‌تر. شوخی نمی‌كنم! هست! تمام این مطالب هست. همه این مسائل هست و همیشه بوده، همیشه بوده. فقط زمان عوض می‌شود افراد همان هستند و طرز فكر افراد همان است، سلیقه‌ها همان است و كیفیت برخوردها با مسائل همان است. بین عالمش فرق نمی‌كند، بین جاهلش فرق نمی‌كند. حالا همه اینها به چه برمی‌گردد؟ همانطوری كه عرض كردم در جلسه قبل به نفس برمی‌گردد، یعنی از دیدگاه نفس، معیار و ملاك تعیین می‌شود برای تناسب و عدم تناسب افراد و كارهایشان و صفاتشان.

 پس بنابراین وظیفه انسان چیست؟ اینجاست كه انسان باید حواسش جمع باشد، به تعریف مردم دیگر نباید نگاه كند، باید ببیند این تعریف از چه نشأت می‌گیرد، تعریفی كه می‌كنند از چه نشأت می‌گیرد! بله، ممكن است تعریف بنده خدا صدق باشد، نمی‌گوییم كه در همه موارد اینطور هست، مواردی خُب اتفاق می‌افتد كه طرف واقعاً از روی صدق حرف می‌زند، نیتش در این مسأله نیت صادق است، نیتش نیت صاف است، نیت نیت صاف است!

 تعریف تا وقتی است كه شخص جزو حزبش باشد، جزو حزبش باشد تعریف و تمجید هست ولو بدترین افراد می‌خواهد باشد، باشد؛ چون جزو حزب است، چون جزو گروه است، چون جزو این مجموعه است، چون جزو این فئه‌[[1]](#footnote-1) است، چون جزو این حزب است و چون جزو این اجتماع است، نه، كاریش نداشته باش، دست به او نزن، خلاف كه می‌كند: خُب، خلاف را همه می‌كنند، خطا می‌كنند، ما كه معصوم نیستیم، ما كه امام نیستیم! امّا خدا نیاورد روزی را كه این بیاید از این حزب فاصله بگیرد: آقا من نمی‌خواهم اینجا باشم، نمازم را می‌خوانم، روزه‌ام را می‌گیرم ولی اینجا نمی‌خواهم باشم، چیه زور است؟ زور كه نیست بابا! دلم می‌خواهد اینجا بیایم، دلم می‌خواهد خانه روبرویی بروم، دلم می‌خواهد در این مسجد شركت كنم، دلم می‌خواهد در یك مسجد دیگر شركت كنم، یك شب می‌خواهم اینجا نماز بخوانم، اصلًا می‌خواهم یك شب یك جای دیگر بروم، یك روضه می‌خواهم در این حسینیه گوش بدهم، به یك روضه دیگر در یك حسینیه دیگر می‌خواهم گوش بدهم، دیگر زور كه به من نكردند آقا، آیه نیامده كه حتماً باید در این مجلس شركت كنی، حتماً باید در این حسینیه شركت كنی، حتماً بایستی كه با این فرد باشی! تا شخص می‌رود بیرون، هان! این امشب نیامد، قضیه چیست، فلانی نَپَرَد ... تا یك خرده مثلًا یك جا دیده شده: شما اینجا هم می‌روی؟ شما

 مگر نمی‌دانی اینها مخالف ما هستند؟! مخالف هستند كه مخالف هستند، مخالف در روش هستند، نماز كه می‌خوانند بیچاره‌ها، نماز كه می‌خوانند، روزه كه می‌گیرند، حج كه می‌روند، همین قرآن را می‌خوانند، همین كارها را انجام می‌دهند! چرا از اینجا رفتی؟! نمی‌گوید: چرا نماز نمی‌خوانی؟ آیا نمازت هنوز هست؟ آیا توجّه به خدا را هنوز داری حالا كه از اینجا رفتی، آیا اعمالت مطابق با رضای خدا هست؟ هیچ از اینها صحبت نیست. آیا تفكّرت از آن حالت استقامت این‌طرف و آن‌طرف نرفته و اعوجاج در فكرت پیش نیامده؟ هیچ از اینها [خبری نیست‌] فقط اینكه چرا از اینجا رفتی آنجا؟! مگر نمی‌دانی آنها مخالف ما هستند؟ مگر نمی‌دانی؟

 یك وقت در تهران یك هیئتی بود، به یك نحوه‌ای هم ما در یك سفری كه با مرحوم‌آقا بودیم با آن افراد هیئت آشنا شدیم. اصلًا وقتی كه ما در آنجا حرف‌های اینها را می‌شنیدیم، اصلًا برایمان قابل هضم نبود: یعنی چی؟! افرادی را می‌فرستادند از اینجا به آن شهر كه ببینند آنجا كی می‌رود حرف می‌زند، واعظش كیه، ذاكرش كیه، كیفیت پذیرایی‌اش چیست، چه نوع پذیرایی می‌كنند، چند نفر آمدند، نحوه برخورد چیه، بعد می‌آمدند گزارش می‌دادند. اینها این‌طرف، مسائل دیگری را در نظر می‌گرفتند، خصوصیات دیگری در نظر می‌گرفتند كه روی دست آنها بزنند، همه اینها را ما می‌شنیدیم ها، همه را می‌شنیدیم!

 بعد از آن سفر یك عده‌ای از آن افرادی كه از سردمداران آن هیئات و آنها بودند یادم هست زمان شاه بود آمدند منزل مرحوم‌آقا، من خودم حضور داشتم، قم بودیم منتهی آمده بودیم تهران و حضور داشتم، خیلی اصرار و ابرام كه شما بیایید و مسئولیت این هیئت را به دست بگیرید. ایشان هم عذر و بهانه: من خودم كار دارم و مگر من می‌توانم و مسجد هست و فلان و ... و آنها به خرجشان نمی‌رفت. آخر ایشان گفتند: آقا می‌دانی من می‌آیم آنجا، می‌خواهم مسئولیت را به دست بگیرم چه‌كار می‌كنم؟ اوّل می‌گویم: جنابعالی برو كنار، می‌روی یا نه؟ طرف رنگش پرید! لابد با خودش گفت: خوب است دستور اعدامم را نداد، فقط گفتند آقا برو كنار؛ حالا تمام این بنا و ساختمان و اینها، همه به خاطر این بود كه تشریف داشته باشیم، اینجا تشریف داشته باشیم، این آقا می‌گوید: اوّل برو كنار، تو اینجا چه‌كاره‌ای؟ برای امام حسین؟! برو یك گوشه بشین و گریه‌ات را بكن، گریه‌ات را بكن و بعد برو خانه‌ات، برو دنبال زندگی‌ات، مگر تو نمی‌خواهی ... [فرمودند:] منبری كه اینجا می‌آید من باید تعیین كنم نه شما، از چایی گرفته تا تمام مسائل باید زیر نظر من باشد، آیا شما آمادگی برای این قضیه را دارید؟ گفتند: آقا خیلی مخلص سركاریم، إن‌شاءاللَه سایه عالی مستدام و خداوند شما را برای اسلام و مسلمین حفظ كند و نگه دارد خداحافظ شما! دُمِشان را گذاشتند روی كولشان و رفتند از منزل بیرون. خُب بله آقای طهرانی نمی‌تواند بلند شود برود در فلان هیئت و مسئولیت بپذیرد و بعد هرجا طناب بیندازند از این‌ور برو، از این‌ور برو، نه این حرف‌ها نیست. می‌آید آنجا می‌گوید: باید این كار انجام شود! باید بگویی چشم؛ می‌گویی چشم یا نمی‌گویی؟ اگر نمی‌گویی هزارنفر هستند، چرا من بلند شوم بیایم؟ هستند، افرادی هستند می‌خندند، تبسم می‌كنند، خوب صحبت می‌كنند، مردم‌داریشان بسیار مردم‌داری مناسبی‌

 هست، همراهی می‌كنند، راه می‌آیند، توی ذوقت نمی‌زنند، در سلیقه‌ات نمی‌زنند، سركوفت به تو نمی‌زنند، مهمیز به تو نمی‌زنند، تذكر به تو نمی‌دهند، همه‌اش بسیار خب و آفرین و بَه‌بَه و حاج‌آقا و حاجی بازاری و فلان و این حرف‌ها بارت می‌كنند، هندوانه صدكیلویی می‌گذارند روی كلّه‌ات، و بعد هم جنابعالی سرت را می‌اندازی پایین هر كاری دلت خواست انجام می‌دهی! نه جانم، نه عزیزم، این نمی‌شود، این مسأله به این كیفیت نمی‌شود، بله افراد دیگر هستند، خوش اخلاق هستند، خلیق هستند و می‌توانند با این كیفیت اداره بكنند و خیلی هم زیاد هستند!

 یك روز مرحوم‌آقا به من فرمودند: آقاسيدمحسن مواظب خودت باش، و مواظب اطرافيانت باش اينها مى‌آيند دورت را مى‌گيرند، و بدون اينكه خودت متوجّه باشى اختيار امور تو را به دست مى‌گيرند، و كم‌كم كم‌كم به همان مسيرى مى‌برند كه مورد تمايلات و افكار و توقعات آنها خواهد بود، و بعد با سر به جهنّم مى‌اندازند و هيچ كارى هم به كارت ندارند، حواست هميشه جمع باشد! حواست بایدجمع باشد. و من در این مدّت در این مدّتی كه بعد از فوت مرحوم‌آقا كرات و مرات با مسائل مختلفی روبرو می‌شدم و یاد حرف آقا می‌افتادم: حواست باشد، حواست باشه! و خودشان هم از این مطالب الی ماشاللَه ... خُب ما بودیم دیگر، ما در زندگیشان بودیم و از نزدیك در ارتباط با افراد بودیم، خُب می‌دانستیم كه ... حواسشان جمع بود، متوجّه بودند، تمام مسائل را می‌سنجیدند و بر طبق آن حركت می‌كردند و برخورد هم می‌كردند، وقتی دیگر چاره‌ای نبود برخورد می‌كردند، یعنی خواهی نخواهی این مسأله پیدا می‌شد.

 امام‌علیه‌السّلام در اینجا می‌فرمایند كه: مواظب باش كاری را كه انجام می‌دهی آن كار برای نفس نباشد. چرا وقتی انسان با یك مسأله مواجه می‌شود می‌خواهد بر آن مسأله غلبه كند؟ چرا این‌طور است؟ چرا وقتی كه در یك دعوایی، در یك تنازعی وقتی كه پیدا می‌شود انسان نمی‌خواهد آنچه را كه هست مطرح شود، قضیه چیست؟ حالا كاری نداریم به اینكه بالاخره اینها یك عواقبی دارد، یك نتایجی دارد، یك مسائل اخروی دارد و باید آن‌طرف حساب پس بدهیم اصلًا ما آن‌طرف را كار نداریم حسابی هست، نیست. این قضیه چیست كه انسان وقتی كه با یك مطلب می‌خواهد روبرو شود بیاید و به جای اینكه خُب می‌فهمد مسأله را حق را به طرف بدهد می‌آید اصلًا حق را به خودش می‌دهد، این مطلب چیست؟ این همه‌اش به خاطر حُب نفس است، نمی‌خواهد ضعفی متوجّه او شود، به حق كاری ندارد كه چی هست چی نیست، به حق كاری ندارد، آیا حق در واقع چیست، به واقع كاری ندارد، كه در واقع چیست، به این كار دارد كه خودش در اینجا چه موقعیتی دارد؟ آیا موقعیتش در یك همچنین مسأله‌ای لحاظ می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر می‌شود این موقعیت بهترین موقعیت در عالم است و اگر لحاظ نمی‌شود این موقعیت بدترین موقعیت در عالم است و اصلًا مجلسش مجلس شمر و یزید است. مجلس می‌شود مجلس شمر و یزید، همین مجلسی كه تا سال گذشته می‌آمد و می‌گفت: نور دارد، همین مجلسی كه تا سال گذشته و شش‌ماه گذشته می‌آمد می‌گفت: روح دارد، همین مجلسی كه می‌گفت: حال و هوا عوض می‌شود، همین مجلسی كه ... یكدفعه تبدیل به مجلس شیطان می‌شود،

 تبدیل به مجلس شمر و یزید می‌شود، تبدیل به مجلس عمروعاص و اینها می‌شود. خُب این مجلس كه فرقی نكرد، افرادی كه می‌آیند خُب همان افرادند، صحبتی كه می‌شود خُب همان صحبت است، تغییری در صحبت نیست، چون بالاخره یك سَرد كلام است، یك سیر كلام است، یك مسأله مطرح می‌شود دیگر، صحبت در یك جریان است، این جریان كه یكدفعه تبدیل نمی‌شود به یك جریان مخالف، یك جریان است، امّا این چی می‌شود؟ این خودش عوض شده، مسكین نمی‌داند كه از كجا دارد می‌خورد. خودت عوض شدی، مجلس عوض نشده، افراد در مجلس عوض نشدند.

 خیلی عجیب است این داستان خیلی داستان عجیبی است، خیلی عجیب؛ در زمان مرحوم‌آقا خُب ما این مسائل را مشاهده می‌كردیم، افرادی بودند خُب وقتی كه صحبت می‌كردند از آقا و تعریف می‌كردند و تمجید می‌كردند و شاید هم یك حالاتی برایشان پیش می‌آمد كه مؤید این مسائل و اینها بود می‌گفتیم: اینها اصلًا دیگر رودست ندارند، یك افرادی هستند دیگر چه دارند می‌گویند، نمی‌دانم و الآن روی كره زمین اگر یك نفر باشد فلان است، اگر نمی‌دانم كسی چه باشد فقط در اینجا است، در آن بالا دیدیم نمی‌دانم فقط یك نقطه دارد ازش نور می‌رود بالا، از آنجا مشاهده كردیم ... از این حرف‌ها ما خیلی می‌شنیدیم، از این حرف‌ها زیاد می‌شنیدیم! روزگار گذشت، زمانه گذشت، همین‌طور تا كم‌كم آمد و یك مسائل دیگری پیدا شد یك خواست‌های دیگری پیدا شد، و برطبق آن خواست‌ها ترتیب اثر داده نشد نمی‌شود كه هر كسی هر چیزی بخواهد انسان بگوید: چشم! هر چیزی حساب دارد، همه جا كه چشم نمی‌شود همین كسی كه این حال را دارد می‌بیند همین شخص می‌آید و می‌گوید كه: اخیراً نمی‌دانم چرا آن حال‌وهوا دیگر نیست و آن نورانیت دیگر نیست، و بعد كم‌كم كم‌كم تبدیل به كدورت و ظلمت می‌شود، عجب! ما كه چیزی مشاهده نكردیم، ما كه تغییر و تحوّلی ندیدیم، ما كه مسأله‌ای ندیدیم، این زندگی، ارتباط، مسائل، اینها خُب همه به یك‌نحوه بوده و به یك‌نحوه هم می‌گذشت، این چه تفاوتی الآن در اینجا پیش آمده، چه قضیه‌ای در اینجا پیش آمده، بعد معلوم شد بَه خودش بنده خدا مسأله پیدا كرده، خودش مسأله پیدا كرده. و یكی‌دوتا هم نبودند، الآن هم هستند افرادی كه در آن زمان به یك همچنین قضایایی مبتلا بودند و الآن هم در قید حیات هستند.

 هنوز صحبت‌های آنها در جلسات عصر جمعه، در گوش من هست و شب شنبه و چه حرف‌هایی می‌زدند، و مطالبی كه مطرح می‌كردند و حال و هوایشان هنوز در گوشم مثل یك نوار این حركت می‌كند و یك‌به‌یك این مسائل ... بعد كه یك امتحان پیش می‌آید همین آقا، همین فرد، همین شخص، همین ولّی‌خدا، كه خُب ولّی‌خدا و فلان و این چیزها ... یك وقت رفته بودیم منزل یكی از اینها، ظهر برای نهار گوشت خریده بود و داشت كباب می‌كرد و درست می‌كرد كه برای نهار بیاورد رو كرد به من، گفت: من دیشب كه رفته بودم این گوشت را از قصابی بخرم گفتم: این را تكّه‌تكّه می‌كنم و همه اینها وقتی كه در دل این اولیاء خدا قرار می‌گیرد تبدیل به نور می‌شود، چه حالی پیدا كردم! همین آقا، بعد برمی‌گردد، وقتی اوضاع عوض‌

 می‌شود، یك مسائلی پیش می‌آید گفت: این كارهایی كه از ایشان سر می‌زند، معلوم نیست مطابق با شرع مقدس باشد! ا ا ا عجب! معلوم نیست ... این آقا كه همان است، یا آن حال‌وهوایت خواب و خیال بود، یا این برنامه‌ات خلاصه مسائلی است كه باید ببینی چه اتّفاقی افتاده. معلوم نیست كار این آقا مطابق با شرع باشد! حالا نمی‌دانم دیگر بعد از گذشت زمان حالا چه نظری پیدا كرده اطّلاعی ندارم، ما كه دیگر ارتباطی نداریم! همه اینها برای چیست؟ همه اینها برای این درون است، به بیرون كاری ندارد، این درون عوض شده، این درون تغییر پیدا كرده، این درون كم توجّهی شده آسمان به زمین آمده، این درون كم توجّهی شده زلزله شده، این درون كم توجهی شده همه چیز تغییر پیدا كرده، رحمان شیطان شده، جبرئیل ابلیس شده، نمی‌دانم فرض بكنید كه پیغمبر كافر شده، همه اینها به خاطر این درون است، اینجا تغییر پیدا می‌كند.

 امام‌صادق می‌فرماید حواست جمع باشد، اینی كه الآن داری می‌گویی كه اگر یك چیزی بگویی ده تا می‌شنوی، مواظب این باش، كه تو از چه ریشه‌ای و چه منبعی هستی و از چه اصلی و از چه پایه‌ای داری این حرف را می‌زنی، ده تا می‌شنوی یعنی چه؟ مگر انسان باید دنبال این باشد كه بخواهد نسبت به یك قضیه پاسخ بدهد، نسبت به یك قضیه باید جواب بدهد، اصلًا چرا باید جواب بدهد؟ ما چه‌كاره هستیم در این وسط كه بخواهیم نسبت به یك مسأله جواب بدهیم، تا یك چیزی می‌شود تكلیف شرعی، تا یك چیزی می‌شود احساس تكلیف! این احساس تكلیف هم یك دریای وسیعی است می‌خواستم یك چیز دیگر بگویم یك دریای وسیع است كه هر كسی برود درونش خلاصه این گنجایش این را دارد كه بگوید: باز هم بیایید، باز هم بیایید، تكلیف شرعی، تكلیف شرعی احساس می‌كند.

 احساس تكلیف شرعی می‌دانید كجاست؟ آنجایی است چه انسان مطلبی را بگوید چه مطلبی را نگوید، برایش فرقی نكند، پای خود را در این میان نگذارد، پای خودش در این میان نباشد، مسأله مربوط به غیر باشد، فقط این یك ناقل است، همین؛ فقط یك ناقل است. خودش دیگر این وسط مطرح نیست، بگویند: بگو، بگوید، بگویند: نگو، نگوید، برای او فرقی نكند، حالا هر چی می‌خواهد باشد، باشد. كسی می‌خواهد بپذیرد بپذیرد، نمی‌خواهد نپذیرد نپذیرد، این می‌شود تكلیف شرعی. و وقتی كه انسان یك مطلبی را گفت تمام شد، مسأله تمام شد، حالا بیایند برخلافش بگویند، خُب بگویند؛ بنده خودم بارها این مطلب را عرض كردم همین‌طور هم هست، مطلبی را كه از قول مرحوم‌آقا و به عنوان مرام مرحوم‌آقا نقل شود اگر ببینم خلاف است می‌گویم، صریحاً می‌گویم: این خلاف است و دروغ است، همین، به این دلیل به این دلیل. خُب حالا یك عده‌ای بیایند خلاف بگویند، آسمان و ریسمان را به هم بدوزند و مطلب را ثابت كنند، دیگر به من ارتباطی ندارد، من حرفم را زدم، دیگر پیگیری هم نمی‌كنم. بله، اگر یك نفر بیاید بگوید: آقا شما در قبال این دلیل چه می‌گویید؟ بنده دلیلش را می‌گویم دلیلش اینست. امّا اینكه بخواهم مقابله بكنم و بیایم و بگیرم و تانك و توپ بگیرم كه مثلًا طرف را محكوم كنم این همین می‌شود: اگر یكی بگویی ده تا می‌شنوی، این همین است. آدم پس بنابراین باید حواسش جمع باشد، تكلیف شرعی نیاید سرش را كلاه بگذارد، سر ما كلاه می‌رود، هر كاری‌

 در این دنیا و هر غلطی می‌كنیم به حساب تكلیف شرعی می‌گذاریم، تكلیف شرعی چی، پشم چی، كشك چی؟ وظیفه انسان بیان مطلب است.

 همین مسأله‌ای كه اخیراً اتّفاق افتاد، و سر و صدا شد ... مرحوم‌آقا با ترور و اغتیال‌[[2]](#footnote-2) مخالف بودند و حرام می‌دانستند[[3]](#footnote-3)، بارها و بارها در جلساتشان هم این مسأله را مطرح كردند كه حرام است. آمدند گفتند: ایشان راجع به شاه [دستور] ترور داده، گفتم: نه‌خیر، این قضیه دروغ است و از ایشان چند بار خودم شنیدم كه گفتند: بنده در آن ترور [موافق‌] نبودم، مرحوم میلانی بودند و مرحوم سرلشگر قرنی، اینها بودند و من در این مسأله ساكت بودم، خودم از ایشان شنیدم، و بعد هم خودشان در مجالسی كه راجع به این قضیه، مسأله مطرح كردند، حالا شاه هر كسی بود بود، این یك مطلب است، ما كاری به خوب و بد او نداریم، كار به این داریم كه: آیا یك عارف این می‌آید این مسأله اغتیال و ترور را برای یك همچنین شخصی تجویز كند یا نه؟ عارف این كار را انجام نمی‌دهد! مسلم‌بن‌عقیل نیامد ابن‌زیاد را در منزل هانی‌بن‌عروه [ترور كند] در حالی كه می‌توانست و اگر این كار را می‌كرد جریان تمام بود، مسأله دیگر تمام بود، مسلم‌بن‌عقیل راضی شد بر اینكه خودش كشته شود، پسر پیغمبر كشته شود، زراری پیغمبر كشته شود، یعنی همین عمل باعث شد كه این مطالب یك به یك اتّفاق بیفتد و بعد آنها اسیر شوند، و به كوفه برده شوند و از كوفه به شام در زنجیر و غل، از این شهر به آن شهر در سرما و گرمای سوزان بروند و بعد به مدینه بیایند، امّا كار خلاف انجام ندهد، اين را مى‌گويند نماينده امام‌حسين عليه‌السّلام! حالا اگر ما بودیم چكار می‌كردیم؟ نه، الآن از بین رفتن این غائله و این فتنه و جلوگیری از جریان كربلا منحصر است به از بین بردن عبیداللَه‌بن‌زیاد و عبیداللَه‌بن‌زیاد هم دیگر در غیر از این مكان به او نمی‌شود دسترسی پیدا كرد، پس الآن بزن تمام كن! ما بودیم این كار را می‌كردیم، می‌كردیم، ولی دیگر جریان عاشورا نمی‌توانست اسوه واقع شود، می‌شد مثل جریان‌های دیگر و مسائل دیگر و در همه جای دنیا هم هست، بالاخره یكی می‌زند، یكی می‌خورد، یا این یا آن‌طرف، دوباره این بالا می‌آید، دوباره توپی از آن‌طرف می‌آید ... از این چیزها و این مسائل همه جا هست. دیگر تا روز قیامت:

به جز از علی كه آرد پسری ابوالعجایب‌ \*\*\* كه علم كند به عالم شهدای كربلا را[[4]](#footnote-4)

 آن دیگر امام حسین نبود برای ما، یك آدم جنگ‌آوری بود، مسلمان بود، نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، پسر پیغمبر هم بود، آدم خوبی هم بود، مسلم‌بن‌عقیل هم همین‌طور، اینها آدم‌های خوبی بودند، نماز

 می‌خواندند، عالم هم بودند ... امّا امام‌حسین دیگر نبودند، چرا؟ چون امام‌حسین ترور نمی‌كند، كشته هم می‌شود بشود! او نمی‌گوید: من بمانم، منی در كار نیست، امام‌حسین من نمی‌بیند تا اینكه ترور كن یا نكن، او می‌بیند و او حساب و كتاب دارد، او خط دارد او منطق دارد، او مطلب دارد و براساس رضای او و تقدیر او و مشیت او اگر حركت كرد این می‌رسد به شفاعت كبری و اگر حركت نكرد و ایستاد و توقف كرد و خودش را هم در اینجا یك‌خرده به حساب آورد، یك‌خرده به حساب آورد، ما بمانیم‌ها حواسمان جمع باشد، متوجّه هستید چه می‌خواهم عرض كنم؟ ما بمانیم، ما بمانیم اسلام مانده ...، نه بابا جان! تو كه سهل است، ده‌میلیون مثل تو هم بماند یا برود تفاوتی نمی‌كند، ما بمانیم تا اسلام بماند! امام‌حسین می‌گفت: نه چرا؟ اتّفاقاً من بروم اسلام می‌ماند، من باید بروم تا اسلام بماند، فرزندان من باید بروند تا این حركت ادامه داشته باشد، تا این راهی كه باز شده، این راه هموار باشد تا این چشمه‌ای كه باز شده، این چشمه جوشان باشد من باید بروم، فرزندم باید برود، علی‌اصغر من باید برود برادرهایم بروند، برادرزاده‌هایم بروند بهترین اصحابم هم بروند، بعد هم تازه جریان اسارت، كه آن خودش هر روزش یك كربلایی بود، بعد آن جریان باید پیش بیاید! اینها همه به خاطر چیست؟ به خاطر این است كه اینجا، این وسط در میان نیست خود در میان نیست، فقط به او نگاه می‌كند، فقط به او نظر می‌اندازد. این درسی كه ما باید در جریان عاشورا بگیریم و سیر حركت امام‌حسین باید بگیریم این واقعاً درس عجیبی است، یعنی سعادت ما منوط به این مطلب است كه این مطلب را دربیابیم كه آیا در این مسائلی كه اتّفاق افتاد در این قضایایی كه اتّفاق افتاد ....

 واقعاً جریان عاشورا خیلی جریان عجیبی است، انسان چطور مطالب را یك‌به‌یك ... اگر خداوند توفیق بدهد در همین كتابی كه در دست تألیف داریم به نام سیمای عاشورا، در نظر دارم كه كمتر از خودم اضافه كنم، بلكه مطالبی را كه از بزرگان راجع به این قضایا در مجالس مختلف و در فضاهای مختلف و با عبارت‌های مختلف و تعبیرهای مختلف شنیدم، این مطالب را اگر خداوند توفیق بدهد در اینجا بیاورم، آن‌وقت خواهید دید كه اصلًا چطور ما به جریان عاشورا دیگر نگاه می‌كنیم. یعنی دیدگاه ما به این قضیه چیست؟ فقط یك دیدگاه، دیدگاه عاطفی است، فقط یك دیدگاه؛ دیدگاه ترحّم است؟ فقط یك دیدگاه، دیدگاه تألم و حزن و اندوه است؟ این قضیه است؟ یا اینكه نه، اصلًا مسأله غیر از این است، اصلًا مطلب غیر از این است، غیر از آن فضاهایی است كه تابحال برای ما می‌گفتند، و غیر از آن تفسیرها و توضیح‌هایی است كه تابحال ما می‌شنیدیم و می‌خواندیم، اصلًا آنها در یك فضای دیگری بودند.

 به یاد دارم آن زمان‌هایی كه در خدمت مرحوم‌آقا در كربلا بودیم در منزل آقای‌حداد و صحبت‌هایی كه ایشان مثلًا در طول شب‌ها یا روزها، مثلًا یك‌دفعه پنج‌دقیقه یك چیزی می‌فرمودند، یا یك جمله می‌فرمودند، نگاه می‌كنم می‌بینم اصلًا آنها چه تصوّر می‌كردند، اصلًا چه‌جور نگاه می‌كردند به این قضایا، نسبت به این مطالب اصلًا چطور نگاه می‌كردند؟ نگاه آنها به قضیه سیدالشّهداء یا حضرت‌ابوالفضل و سایر اسرا و امثال ذلك، اصلًا نگاه آنها یك نگاه عاطفی و ترحّمی از روی دلسوزی و حزن و این چیزها نبود، در یك افقی بود كه‌

 در آن افق اگر ما می‌خواستیم كه خود را به این دیدگاه پایین بیاوریم، تنزل می‌كردیم می‌بایست تنزل كنیم و آن لطافت و آن صعود و آن رقت و آن عظمت و آن مجد و آن بهاء، و آن كبریائیتی كه در این قضیه و در این جریان در كار است همه آنها را ما از دست می‌دادیم، خُب تبدیل می‌شد به یك مسأله عادی زدن و كشتن و تیر و كمان و سر بریدن و بستن و بردن و ...، یعنی تبدیل به یك همچنین مسائل روزمره می‌شد، مسائلی كه خودمان داریم می‌بینیم، كم و زیادش هم داریم می‌بینیم؛ خُب در این جنگ‌هایی كه دارد اتّفاق می‌افتد این‌ور و آن‌ور خُب مگر چیست؟ حلوا و برنج زعفرانی اینجا كه نمی‌دهند، این بمب‌هایی كه می‌زنند به این مردم‌ها، این فرض بكنید كه موشك‌هایی كه دارد می‌خورد به این مردم‌های بیچاره، این‌طرف و آن‌طرف، عكس‌هایی را كه انسان می‌بیند، مطالب و فیلم‌هایی كه می‌بیند، خُب مگر چیست؟ خُب این هم مثل كربلاست دیگر، از نظر ظاهر خُب بدبخت كباب شده، كباب شده بیچاره، پدرش درآمده تا جان داده، نمی‌دانم همه چیزش را از دست داده، همه مصائب و ... خُب حالا آن با شمشیر بوده، این را با بمب‌های سوزنده و آتش‌زا و نمی‌دانم فسفری بوده و شیمیایی بوده و ... با این وضع‌هایی كه الآن می‌بینیم و مطالبی كه هست و همیشه بوده در طول تاریخ، حالا یك وقت با تیر بوده، حالا با گلوله است، یك وقت با شمشیر بوده، حالا نمی‌دانم با كذا!

 ما نباید این قضایا را بیاوریم در یك‌حد عادی و در حد ظاهری و ... این جریانی كه اتّفاق افتاده، این اصلًا یك جریانی است، یك مطلبی است، یك قضیه‌ای است كه هر قدمش، هر نكته‌اش را شما باید بگیرید و با او پرواز كنید، با آن بیرون بیایید، با آن از عالم نفس بگذرید، از دنیا بگذرید، از شهوات بگذرید، از تقلب بر مردم بگذرید، از این كه به هر كیفیتی بر حریف پیروز شوید از این بگذرید، از همه اینها باید بگذرید.

 مسلم‌بن‌عقیل در آن موقعی كه ابن‌زیاد را نكشت مرگ خود و شهادت خود را امضا كرد و در جلوی چشمش مشاهده كرد، منتهی می‌گوید: مرگ، مرگ است دیگر، باید اتّفاق بیفتد، من با كشتن این از مرگ ظاهری جلوگیری می‌كنم ولی آیا آن حیات پایدار و عروج به عوالم ربوبی و تقرب و تجرّد را دیگر چه كنم؟ آن را دیگر چه‌كارش كنم؟ آن را از بین بردم، پس مرگ برای آن مرتبه از وجودی من حاصل شده، مرتبه ظاهری من بله، دوباره همین پلو را می‌خورم، همین نان و ماست را می‌خورم، شب‌ها می‌خوابم، روزها بلند می‌شوم نماز هم می‌خوانم اتّفاقی نمی‌افتد! آن‌طرف قضیه چیست؟ اینجاست كه می‌آید می‌گوید: نه، مرگ ظاهری را می‌خَرم و قبول می‌كنم و در اصل آن حیات ابدی و آن تجرّد و توحید و رسیدن به ولایت امام را برای خودم تضمین و آن را دیگر به حساب می‌آورم! كه چطور اصلًا محاسبه‌ها تغییر می‌كند. چطور محاسبه‌ها تغییر می‌كند، چطور مسائل عوض می‌شود؟ خدمتتان عرض كردم، وقتی كه لشگر حر می‌آیند اینقدر اینها فرتوت و زمین‌گیر و ضعیف و تشنه و ناله و نالان شده بودند كه اصلًا قدرت بر ... اصلًا بعضی از اینها قدرت نداشتند چیزی بردارند، حضرت خودشان مشك را می‌گذاشت دهانشان، آب را خود حضرت به اینها می‌داد، خُب اینی كه الآن آمده جلویش را گرفته، خُب به یك ساعت دخل اینها درمی‌آید تمام شد و رفت دیگر،

 هزارنفر همراهش بودند هزارنفر آن هم با این وضع و با این كیفیت، حضرت می‌گوید: وقتی اینجا می‌خواهید مشك‌ها را پر از آب كنید دو برابر آب كنید، كه این دو برابر باعث شود ما بدنهایمان برود زیر سم این اسب‌ها، معنایش این است دیگر، سرهای ما از بدن‌ها جدا شود، خانواده ما همین‌طور شوند همه اسیر شوند، این دو برابر آب كردن فقط همین نیست دیگر؟ چه نتائجی دارد، دو برابر آب كنید به این‌ها آب بدهیم، جان بگیرند بعد در مقابل ما بایستند بگویند: نمی‌گذاریم به این طرف بروید! معنایش این است دیگر، پس كی این كارها را كرد؟ خود امام‌حسین كرد، جریان كربلا را پس كی دارد به وجود می‌آورد، كی دارد نقشه می‌ریزد، این نقشه و برنامه را كی دارد طراحی می‌كند؟ آن كسی كه او واسطه نزول تقدیر و مشیت خدا در این عالم است، او دارد الآن این كار را انجام می‌دهد؛ می‌گوید: مشك را پر كن تا اینها بتوانند جلوی ما را بگیرند، اگر مشك را پر نكنیم به یك ساعت همه اینها را لت‌وپار می‌كنیم و می‌روند پی كارشان، پس دیگر كربلایی نخواهد بود، چون می‌رویم به یك سمت دیگر، چون آنجا بینشان نزاع شد كه حضرت فرمودند: «ثَكَلَتكَ امُّك مادرت به عزایت بنشیند» حر گفت: «اگر در این دنیا هر كسی غیر از تو این حرف را به من می‌زد پاسخش را می‌داد ولی چه كنم كه مادرت فاطمه است و نمی‌توانم!» ادب كرد، و همان نجاتش داد، همان مسأله نجاتش داد.

 خُب اگر اینها آب نمی‌خوردند، همین‌جوری مرده بودند، دیگر اصلًا نیاز هم نبود كه شمشیر بكشند حضرت می‌گفت: حالا بگو ببینم چه می‌فرمایید؟ داریم می‌میریم! خُب بمیرید همین را ما می‌خواهیم دیگر. می‌خواهیم بمیرید تا راهمان باز شود برویم دنبال كارمان و آنجایی كه می‌خواهیم بریم. یعنی حضرت نسبت به دشمن خودش می‌گوید: مشك را پر كن آب [و به آنها بدهیم كه‌] زنده بماند، تا اینكه این قضیه اتّفاق بیفتد! می‌توانیم بگوییم حضرت اینها را نمی‌دانست؟ این كه نمی‌شود، این كه صحیح نیست، پس بنابراین همه اینها برای چیست؟ برای اینكه این خود را كنار گذاشته، وقتی خود رفت كنار، خُب هر چه می‌خواهد اتّفاق بیفتد بیفتد، هر وقت كه" خود" رفت كنار حالا در این جنگ شكست باشد خُب باشد، چون خود نیست دیگر.

 حالا كه خود رفت كنار در این كتاب انسان را مورد تهاجم قرار بدهند، خُب بدهند، به جهنّم بدهند، حالا كه خود رفت كنار در این مقاله بیایند برای انسان هزارتا دروغ و دغل و ... بكنند، خُب بكنند، ده‌تا بنویسند، اضافه‌اش كنید چون حساب، حساب اینكه این خود باید كنار برود. تكلیف شرعی می‌شود همانی كه باید برای ابراز حق گفته شود نه بیشتر، اضافه‌اش می‌شود خود! تا وقتی امام‌صادق دستور می‌دهد برو صحبت كن، محاجه كن، بحث كن، با اهل خلاف این می‌شود تكلیف شرعی، وقتی كه امام‌صادق علیه‌السّلام شهید می‌شوند و موسی‌بن‌جعفر می‌گویند: نرو، صحبت نكن، بحث نكن، حساسیت ایجاد نكن، حالا این می‌رود می‌كند، خُب این چه شد؟ این چه شد؟ خُب دیگر برای او نیست، این برای خودت است، این دیگر می‌شود برای خود، این عمل می‌شود عمل خلاف ولایت، این عمل می‌شود عمل ضد ولایت، این عمل می‌شود عمل خلاف تكلیف، اگر تكلیف است خُب تو بهتر می‌فهمی یا موسی‌بن‌جعفر می‌فهمد؟ او می‌گوید نكن دیگر، وقتی می‌گوید نكن بشین سر جایت، می‌گوید: نه این الآن دارد به ولایت حرف می‌زند! اینكه دارد به ولایت‌

 حرف می‌زند در واقع موقعیت تو دیگر در اینجا دفاع از ولایت نمی‌شود، موقعیت تو در اینجا می‌شود: تحقیر نفس تو و تخفیف موقعیت تو در قبال منطق او، این الآن برای تو اهمیت پیدا می‌كند نه دفاع از ولایت! چون دفاع از ولایت باشد صاحب ولایت می‌گوید: نكن، او می‌گوید نكن، پس این كه الآن تو داری انجام می‌دهی نه برای دفاع ولایت است، مسأله این است كه با وجود من هشام چرا این دارد الآن بالای منبر این حرف را می‌زند؟! من اینجا نشسته‌ام و این دارد این حرف‌ها را می‌زند؟! پدرش را دربیاوریم! همچین لهش كنم بگذارم كنار، من اینجا نشسته‌ام و این دارد [بر خلاف‌] صحبت می‌كند می‌گویند: هان! بفرما این را هم ببین كم آورد دیگر، نگاه كن ببین كم آورده، چون كم نیاورد می‌آید دفاع می‌كند، نه چون دارد كلام موسی‌بن‌جعفر را و امام‌صادق را عمل می‌كند!

 این می‌شود شكست، این می‌شود ترور ابن‌زیاد در منزل هانی‌بن‌عروه این آن می‌شود، آن به آن شكل شمشیر، این به این شكل زبان! یكی است، یعنی یك حركت است این حركت در دو [شكل‌]، در ابعاد مختلف و در ظهورات مختلف می‌تواند جلوه كند كه در این قضیه خود مطرح است یا اینكه او مطرح است.

 امام‌صادق علیه‌السّلام به ما می‌فرمایند: حواست جمع باشد، در صحبت‌هایی كه با افراد می‌كنی، در ارتباطاتی كه با افراد داری، در همه این مسائل ببین خودت را می‌خواهی مطرح بكنی، یا می‌خواهی به تكلیفت عمل كنی، حواست باشی، یك وقت ممكن است تكلیف سكوت باشد، به نظر ظاهر هم شخص مثلًا شكست بخورد و موقعیتش از بین برود، یا آن وضعیتی كه دارد آن وضعیت تغییر و تبدّلی برایش پیدا شود! خُب بشود، خُب خیلی از جاها انسان باید بنشیند نگاه كند، خُب نگاه كند، بگو هر چه دلت می‌خواهد بگو یك ساعت، این به این دلیل، آن به آن دلیل!

 اصلًا من گاهی اوقات كه این مطالب را می‌خوانم خنده‌ام می‌گیرد، این بندگان خدا چه زحمتی به خود می‌دهند؟ خُب بالاخره آدم دروغ را بیاید جا بیندازد خُب خیلی است دیگر، یك دروغ را بیاید جوری پروبال بدهد كه ... معلوم است این خیلی زحمت دارد. خلاصه اتّفاق افتاده و شاید مشكلاتی هم پیش آمده و اینها، وقتی خیلی فشار به آدم می‌آید ...!

 این چیست؟ دنبال چه قضیه‌ای است؟ ما در یك همچنین موقعیتی نباید شكست بخوریم، ما! ما در یك همچنین وضعیتی نباید بگویند: هان! دیدی كم آوردی؟ ما در یك همچنین موقعیتی باید چه‌كار بكنیم؟ اگر هم دروغ گفته بایستی كه بچپانیم، درستش كنیم، راست كنیم، دلیل بیاوریم، مغلطه كنیم، مجادله كنیم، آسمان و ریسمان و زمین را همه را چنگ بیندازیم تا ما، تا ما موقعیتمان محفوظ بشود! آقا به جای این زحمت‌ها این حدیث عنوان را كه مرحوم‌آقا می‌فرمودند مطالعه بكن، هفته‌ای یك‌دفعه مطالعه بكن دیگر اینقدر به تو فشار نمی‌آید و مشكلات ایجاد نمی‌شود برایتان، هفته یك‌دفعه مطالعه كن، اگر یكی گفت: كه اگر یكی بگویی ده‌تا می‌شنوی؛ تو در جوابش بگو: اگر ده‌تا گفتی یك هم نمی‌شنوی! خُب حالا می‌خواهی بگویی؟ طرف هم دیگر

 راهش را می‌كشد می‌رود، وقتی به او بگویی: آقا اگر ده‌تا بگویی یكی نمی‌شنوی. آخر بعضی‌ها مریض هستند، اصلًا این یك مرض است دیگر، مریض هستند، فقط منتظر هستند ببینند از كجا چه مسأله‌ای، ها ها درست شد یك چیزی را بكشد بیرون و برود، آرام ندارد، خُب این هم خودش یك مرضی است، اگر طرف ده‌تا حرف خوب بزندها آن ده‌تا حرف خوبش را كاری ندارند و اگر یك حرفی بزند كه آن هم حرف حرف بدی نیست، امّا این می‌تواند آن را دستكاری كند همان را می‌كشد بیرون: دِ بتاز، همچین چهارنعل دِ بتاز. خُب بابا این كه این حرف را زده، حالا بینك‌وبین‌اللَه، ای مسلمان! اگر این حرف را پسرت می‌زند، همینجوری می‌تاختی؟ اگر این حرف را رفیقت می‌زد، هم‌گروهی یا هم‌حزبی‌ها، اگر آن را می‌زد می‌تاختی؟ هزار تا آیه و روایت می‌آوردی برای اثباتش: چی چی ... چون این از این‌طرف است پس بنابراین باید حمل بر آن شود و كوبیده شود و شخص مورد تهاجم باید قرار بگیرد. درست می‌شود عكس این روایت، روایت می‌گوید: اگر ده‌تا به تو گفتند بگو: یكی هم نمی‌شنوی خداحافظ شما؛ وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً الفرقان، ٦٣ عباد رحمان آن كسانی هستند كه آرام در زمین حركت می‌كنند با تبختر[[5]](#footnote-5) حركت نمی‌كنند و وقتی یك فرد جاهلی به او می‌رسد: اگر یكی بگویی ده تا می‌شنوی، قالوا سلام، سلام‌علیكم، حال شریف خوب است إن‌شاءاللَه مؤید باشید خداحافظ شما، آقا یك عرضی داشتم؟ إن‌شاءاللَه بعداً خدمت می‌رسیم می‌خواهد شروع كند: یك عرضی داشتم، یك مطلبی! می‌خواهد راه بیفتد، آقا خداحافظ شما، مؤید باشید التماس دعا داریم! اصلًا راه نمی‌دهند به اینكه او بخواهد مسأله‌ای را مطرح كند او بخواهد یك راهی برای نِقاش [پیدا كند]، چون او حیاتش به این است، بدون این اصلًا زنده نیست، شب اصلًا خوابش نمی‌برد، باید دیازپام بخورد تا بخوابد، روز تا یك دعوا راه نیندازد ... هستند ها، بنده الآن هم می‌شناسم خیلی‌ها را كه اصلًا تا یك روز دعوا راه نیندازند، تا یك روز ده‌تا تلفن به این طرف و آن طرف نكنند، تا یك روز ده‌تاSMS این طرف و آن طرف نزنند، از این مسخره‌بازی‌ها و چرت و پرتها و خزعبلات، تا یك روز دوتا را به جان هم نیندازند ...، اصلًا این یك مرضی است نمی‌دانم حالا چه اسمی را برایش بگذاریم، این چه نوع جانوری است، این كه به انسان می‌رود، تا این‌طور نباشد اصلًا خواب نمی‌برد، حتماً شب یك‌SMS می‌فرستد آخ‌جون حالا می‌گیرد تخت می‌خوابد، به اندازه پنج‌تا دیازپام این یك‌SMS كار می‌كند، یك تلفن كه می‌زند: آقا راستی یك همچنین مطلبی را شما از فلانی نشنیده‌اید؟ نه! چرا، حالا شما تحقیق بكن مثل اینكه من شنیده‌ام. یا مثلا ... بابا بگیر بخواب! چته، مریضی؟ حال نداری؟ بگیر بخواب، یك لیوان دوغ بخور، دوغ به جای دیازپام كار می‌كند یا یك لیوان شیر بخور خوابت ببرد.

 اصلًا مریض هستند، چرا؟ اصلًا این هم یك علتی دارد، چون شیطان در او رسوخ كرده، شیطان در حال اضطراب است؛ روایت هم داریم روایت از امام‌صادق علیه‌السّلام، از پیغمبر هم هست كه: ملائكه همه در

 حال سكون هستند، از این كه همه ملائكه در حال سكون هستند در حال آرامش هستند، مؤمن از این كه شهر در امنیت است راحت است، اجتماع در امنیت است، سر و صدا نیست، همه آرام سر را می‌گذارند به مُتكا و می‌خوابند، حرف و نقل نیست، محبت و مودّت در میان افراد است، از این راحت است. شیطان نه‌خیر، كجایش آرام است، هی آشوب كند، هی از این به آن نقل می‌كند، آن را به جان این بیندازد، این را به جان آن بیندازد، یك‌SMS فُحش كذا به آن بدهد، یكی هم فرض كنید كه به او بدهد، به هم بریزد، این شیطان در او حلول كرده، آن رحمان در او حلول كرده این دو در تقابل هستند.

 امام‌صادق می‌فرماید: یك وقت شیطان در تو حلول نكند بیاید و تو را بگیرد و فضای تو را عوض كند، تا می‌بینی دارند تو را به آن سمت می‌برند فوراً كاتش كن، قطعش كن، نگذار مسأله ادامه پیدا بكند، وقتی دیدند جوابشان را ندادی، چه‌كار می‌كنند؟ ولت می‌كنند. مثلا برایت یك‌SMS فرستادند و شما دیدی كه نه، مثل اینكه می‌خواهد طرف شروع كند و حال و هوایی ... بگیر پاكش كن، خداحافظ شما، خدا إن‌شاءاللَه خیرت بدهد جوابش را بدهد خدا حواله‌ات را به یكی دیگر بده، جای دیگر بده، تمام شد. امّا اگر بخواهی تو هم جواب بدهی؛ نه، صبر كن ببینم حالا چطوری جوابش را بدهم، می‌نشیند فكر می‌كند شب همین كه می‌خواهد بخوابد، در فكرش این است كه فردا به او یك‌SMS بدهم، این را بگویم، این را بگویم، این را در آن بفرستم ... ای بنده خدا باختی، باختی، نمره نیاوردی! راه چیست؟ خداحافظ شما، مؤید باشید! مؤید باشید، این بهترین جوابی است كه ... موفق باشید، إن‌شاءاللَه همیشه موفق باشید، إن‌شاءاللَه همیشه مؤید باشید، این جواب خیلی خوبی است. آدم با این افراد مریض، باید چه‌كار كند؟ یك همچین چیزهایی بدهد، یك همچین مسائلی و چیزهایی.

 إن‌شاءاللَه كه خداوند همه ما را نسبت به آنچه را كه باید ترتیب اثر بدهیم موفق كند. مسأله مسأله صرفاً فهم نيست مسأله ترتيب اثر است، ممكن است آدم این مطالب را خیلی هم شنیده باشد ها، از خیلی‌ها شنیده باشد حتّی از پیغمبر هم بشنود، فایده‌ای ندارد، از پیغمبر شنیدن فایده ندارد، از أمیرالمؤمنین فایده ندارد خُب مگر نبودند مگر نمی‌شنیدند، كی خون به دل أمیرالمؤمنین كرد؟ همین افرادی كه حرف‌های علی را می‌شنیدند، همین افراد؛ این افرادی كه می‌نشستند در كنار منبر پیغمبر و گریه می‌كردند، و یا رسول‌اللَه یا رسول‌اللَه می‌گفتند، همین‌ها بودند كه رفتند و جریان سقیفه را راه انداختند.

 توفیق، انسان توفیق پیدا بكند كه به كار ببندد، و به سرش هم می‌آید ها، این‌طور خیال نكنید كه به سر ما نمی‌آید، نه، به سرمان می‌آید، به سر همه ما می‌آید، باور بفرماييد، باور كنيد، كه ما از اين دنيا نمى‌رويم الّا اينكه تك‌تك اين مطالبى كه گفتم برايمان پيدا مى‌شود، به سر همه ما مى‌آيد. منتهی باید از خدا بخواهیم كه رد شویم، رد بشویم بردیم، مسلم‌ابن‌عقیل برد، هشام‌ابن‌حكم باخت، باخت! چون به دستور امام عمل‌

 نكرد، خودش را دید، مسلم خود را ندید امام را می‌بیند، خود را نمی‌بیند، من كی هستم؟ من كی هستم؟ من یك نماینده هستم اگر این عمل را انجام بدهم به پای آن منه عنه من نوشته می‌شود، به پای امام نوشته می‌شود، می‌گویند: آن امامی كه نماینده‌اش این است كه عبیداللَه را دعوت كند در خانه هانی و به عبیداللَه هم خبر ندهد! خُب راست می‌گوید به او بگو: می‌خواهیم بكشیمت؛ راست بگو، كه او هم با خودش زره بیاورد، سپر بیاورد و شمشیر بیاورد، آن‌وقت بیفتید به جون هم عیبی ندارد، امّا دعوت كنی منزل هانی، و بعد غفلتاً و غیلتاً یك مرتبه بزنی، آن امامی كه این نماینده‌اش است خداحافظ شما همان بهتر است برویم پیش یزید، همان بهتر است برویم پیش یزید.

 لذا مسلم خود را نمی‌دید، دید من نماینده كی هستم؟ نماینده امام‌حسین هستم، چون از آن‌طرف می‌بیند از آن‌طرف هم كنترل دارد هی كنترل می‌كند، این كار را بكن، این كار را نكن، اینجا برو آنجا نرو، چون خود را نمی‌بیند، چون آن‌طرف را می‌بیند می‌گوید: حالا كه تو داری این‌طرف را می‌بینی، حالا اختیارت را به من سپردی، حالا كه نفست را تسلیم من كردی پس خودم كنترلش می‌كنم، این حرف را بزن، آن حرف را نزن، این عمل را انجام بده، ابن زیاد را نكش، بگذار كربلا اتّفاق بیفتد، مشیت خدا بر این است كه این قضیه انجام شود، وقتی مشیت خدا بر این است مگر ما می‌توانیم جلوی مشیت خدا بایستیم؟ یعنی بگوییم: خدایا این را ما بهتر می‌فهمیم این جریان به این كیفیت باشد! خدا می‌گوید: بسم‌اللَه! نمی‌آیید، نیایید، یكی دیگر را می‌آورم او كربلا را انجام بدهد شما نمی‌خواهید نخواهید، یكی دیگر را می‌آورم، این‌قدر دارم، به یك چشم به هم زدن یك امام درست می‌كنم و او می‌آید كربلا را راه می‌اندازد، من دارم، برای خدا مگر كاری دارد؟ پیغمبر را كه پیغمبر كرد؟ خدا كرد یا خودش؟ أمیرالمؤمنین را كه أمیرالمؤمنین كرد؟ خدا كرد یا خودش؟ آن كه دارد در مناجاتش و دعاها و زیارت‌ها و فلان، داریم می‌بینیم كه چه دارد می‌گوید و در دعای كمیل و نمی‌دانم مناجات شعبانیه و نمی‌دانم مناجات مسجد كوفه: مَولاىَ يا مَولا أنتَ الغَنى و أنَا الفَقير، وَ هَل يرحَمُ الفَقير إلَّا الغَنى؛ این حرف‌ها را كی دارد می‌زند؟ این حرف‌ها را او دارد می‌زند می‌گوید: هر چه هست تو داری می‌دهی، ما صفر هستیم، ما فقیر نیستیم ما فقر هستیم، فقر محض هستیم. امام‌حسین را كه امام‌حسین كرد؟ خدا كرد، حالا می‌گوید: بسم‌اللَه، می‌خواهی به آنجا برسی این راه را باید طی كنی، اگر نمی‌خواهی مسأله‌ای نیست، مطلبی نیست، یك امام‌حسین دیگر او می‌آید و این مسأله را پیش خواهد آورد، حالا باید حواسمان جمع باشد. متوجّه باشیم، كه ما كجای قضیه قرار داریم؟ در این موقعیت در كجا هستیم؟ نسبت به مطالب نسبت به قضایا.

 ماه محرم در پیش است و محرم و صفر كه خُب ماه حزن و اندوه و تألم اهل‌بیت علیهم‌السّلام، شهادت امام‌حسین علیه‌السّلام و شهادت امام‌سجاد در همین ایام صفر، و اربعین و شهادت امام‌مجتبی و پیغمبر و امام‌رضا هم كه در آخر ماه صفر است.

 خواهی نخواهی انسان در این دو ماه خود را در یك فضای دیگری احساس می‌كند، اصلًا خواهی‌

 نخواهی، نمی‌شود این ربط باشد و این احساس نباشد، فلذا خوب است كه انسان به حسب ظاهر هم خود را در یك همچنین فضایی قرار بدهد، منزل خودش، محل دفتر خودش، محل كار خودش، چه اشكال دارد كه انسان در محل كار خودش پارچه سیاه بزند و علامت عزاداری شود، چه اشكال دارد؟ از شأنش كم می‌شود؟ چرا نباید تظاهر به این موقعیت باشد، این فضای خاص كه فضای منحصربه‌فردی برای عالم انسانیت است، برای عالم انسانیت.

 یك وقتی من در جایی بودم صحبتی داشتیم با یكی از همین مستشرقین، ایشان مسیحی بود می‌گفت: به اعتقاد من این امام‌حسین شما مسیحیت را هم به ما تعلیم داده است نه فقط تشیع را به شما، یعنی اگر یك مسیحی بخواهد مسیحی بماند باید نگاه بكند به مكتب امام‌حسین علیه‌السّلام و به روش امام‌حسین علیه‌السّلام، یك یهودی اگر بخواهد واقعاً یهودی بماند یعنی خود را بخواهد متصل به آن مرام و مكتب و تدین حضرت‌موسی علیه‌السّلام بكند و در این دنیا بخواهد آزاد باشد و از قید و بند رها باشد باید نگاه كند به آموزه‌هایی ... دیدم خیلی قشنگ می‌گوید [گفتم‌] بله همین‌طور است باید نگاه به این بكند، یك شخص حر، یك شخصی كه اصلًا فرض بكنید كه معتقد به قیامت هم نیست، ولی در این دنیا می‌خواهد انسان باشد، اصول انسانی و اصول فطری را بخواهد در این دنیا رعایت بكند باید نگاه به مكتب عاشورا بكند، نگاه به كیفیت ارتباط امام‌حسین بكند، با مسائل و جریاناتی كه پیش آمده و آن حضرت آن مسائل را ایجاد كردند، یعنی این قضیه عاشورا.

 لذا شما می‌بینید همه در این جریان عاشورا خودشان را سهیم می‌دانند، خودشان را شریك می‌دانند، هیچكس در این مطلبی كه پیش آمده در این قضیه‌ای كه اتّفاق افتاده نمی‌توانند خودشان را جدا كنند، مسیحی می‌آید، یهودی می‌آید، زرتشتی می‌آید، سایر افراد می‌آیند همه می‌آیند در اینجا وارد می‌شوند، همه می‌آیند خودشان یك سهمی و نصیبی از این داستان ببرند، از این جریان روز عاشورا ببرند، یكی می‌آید نذر می‌كند، آن یكی می‌آید شركت می‌كند، آن یكی می‌آید در دسته‌جات عزاداری ...

 در آن زمان سابق زمان شاه ما در مسجد قائم كه بودیم، وقتی كه مسجد قائم دسته‌جات عزاداری داشت، بعضی از اینها مسیحی‌ها بودند كه می‌آمدند با همین دسته، من خودم می‌دیدم، حركت می‌كردند و می‌رفتند و می‌آمدند سینه می‌زدند و نذر می‌كردند و همراه با دسته حركت می‌كردند، لباس سیاه می‌پوشیدند. این مال چیست؟ این مال اینكه امام‌حسین در دل آنهاست، این ولایت در دل آنهاست، به ظاهر این دو می‌بیند ولی در واقع آن مسیح را در صورت امام‌حسین علیه‌السّلام دارد می‌بیند، موسی را دارد در این چهره مشاهده می‌كند، لذا می‌آید، ولی سایر جاها نه، یك دسته است حالا یا می‌رود یا نمی‌رود، در این هیئت یا می‌روی یا نمی‌روی، در این فلان گروه، فلان سازمان می‌روی یا نمی‌روی.

 امام‌حسین علیه‌السّلام ارتباط با همه دارد، ارتباط با هر كسی كه می‌خواهد ارتباط داشته باشد

 امام‌حسین با او ارتباط دارد، به مسلمانی شخص امام‌حسین كار ندارد، به مسیحی‌اش كار ندارد، فطرت داری یا نداری؟ داری! بلند شو بیا اینجا، بلند شو بیا زیر این خیمه، عقل داری یا نداری؟ یا این تو گچ است، اگر گچ نیست بلند شو بیا زیر این خیمه، اگر فطرت داری بلند شو بیا، اگر آزادی داری بلند شو، اگر می‌خواهی آدم باشی، نماز نمی‌خوانی نخوان، روزه نمی‌خواهی بگیری، می‌خواهی آدم باشی یا نباشی، باید بیایی اینجا، باید اینجا سر بسپری، اینجا به سجده بیفتی، اینجا باید تسلیم شوی، به ظاهر كار ندارد، امام‌حسین به ظاهر كار ندارد، امام‌حسین علیه‌السّلام در قلوب افرادی است كه در آن قلوب روزنه‌ای به سوی خدا وجود دارد، هر كسی می‌خواهد باشد، هر كسی می‌خواهد باشد. همه اینها این حقایق را می‌بینند این‌قدر این قضایا زیاد است، این‌قدر این مسائل زیاد است، همه‌جا هست، ائمه، ولایت همه‌جا هست.

 دوسه‌سال پیش بود گرچه خُب دیگر وقت گذشت حالا این را بگوییم داشتم مشرف می‌شدم برای مشهد، بعد از ظهر ماه رمضان هم بود، نشسته بودم كنار، دونفر هم كنار من بودند یك مرد با یك زن، مسن بودند. بعد غذا آوردند، خُب این یك عمل حرام است، بعدازظهر در ماه رمضان نباید غذا داد، در طیاره نباید غذا داد، چون بالاخره افرادی كه هستند اینها روزه هستند و این تجاهر[[6]](#footnote-6) به روزه‌خواری حرام است، ولی نمی‌دانم چرا رعایت این مسائل را نمی‌كنند؟ شاید توجّه ندارند، در صبح هم همین‌طور تفاوت نمیكند منتهی خُب در بعدازظهر دیگر مسلم است. اینها خُب شاید مسافر بودند یا ... ظرفشان را باز كردند ولی من باز نكردم، همینطور روی میز بود، احساس كردم آن خانمی كه در كنار ایشان هست به نظر نمی‌آمد ایرانی باشد، ولی این شخص ایرانی بود، آن شخص رو كرد به من و گفت كه: آقا شما نمی‌خورید؟ گفتم: من روزه هستم! او خیلی ناراحت شد، و خودش ظرفش را بست و برای ظرف مربوط به خانمش هم ... ببینید چقدر ادب و فرهنگ، حالا خودش روزه نبوده، اشكال ندارد، ولی می‌بیند كه احترام روزه چقدر لازم است، خُب حالا این مسلمان بود، من از این قضایا نسبت به مسیحی‌ها و اینها سراغ دارم، كه وقتی مطلع شدند كه انسان تابع یك فرهنگ هست، تابع یك دین و باور هست آن احترام می‌گذارد، این احترام برای آن فطرت است.

 مقابلش هم هست، شیعه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بلند می‌شود می‌آید عمداًلج می‌كند به خاطر اینكه حرف خودش را به كرسی بنشاند، آن هم هست.

 بعد آن خانم شروع كرد به صحبت كردن، دیدم كه اصلًا این شخص فارسی نمی‌داند، اصلًا فارسی نمی‌داند به شوهرش می‌گفت: این آقا كشیش است؟ چون من خنده‌ام گرفت گفت: شما متوجّه شدید؟ گفتم كه: نه من كشیش نیستم، همان عالم به اصطلاح دینی منتهی كه خُب حالا شما تعبیر ... دیگر صحبتمان شروع شد دیگر الآن هر دویشان از دوستان خیلی صمیمی هستند.

 آن‌وقت حالا داستانی كه ایشان تعریف می‌كرد، در طول مسیر وقتی كه حركت می‌كردیم، من راجع به امام‌رضا علیه‌السّلام و خصوصیات و عنایتی كه حضرت به زوار دارد می‌گفتم و اشك از چشم این بنده خدا

 آمد و اینها، آن خانمش یك دفعه چیز شد كه این چی شده، منقلب شده و ...، بعد یك قضیه‌ای خودش تعریف كرد گفت یك قضیه آقا بگذار خود ایشان تعریف كند كه پارسال اتّفاق افتاد، گفت ایشان الآن الحمدلله مسلمان شده و شیعه شده ولی تا پارسال نبود، گفتیم: خُب بگو! ایشان شروع كردن گفتن؛ ایشان كانادا بودند هر سال می‌آمد برای دیدن فامیل و اینها مشهد، گفتند كه: ما پارسال آمدیم شب در همان مشهد بودیم پیش پدر و مادرمان و صبح من بلند شدم و گفتم كه خُب من رفتم! گفت: كجا می‌خواهی بروی؟ گفتم: من می‌خواهم بروم حرم، گفت: من هم می‌آیم، گفتم: نه، تو نمی‌توانی بیایی، تو مسیحی هستی! این دلش شكست گفت: نه من را ببر، چكار داری، من را ببر حالا فوقش من دم در می‌ایستم تو برو حرم زیارتت را بكن من كنار می‌ایستم این را برای این می‌گویم كه این قضیه ولایت یك مسأله‌ای است كه خیال نكنیم این مربوط به ماست، شاید از ما نزدیك‌تر به امام هم وجود داشته باشد ها، نزدیك‌تر، مسلم بدانید، آنهایی كه اهل این ادعاها نیستند و اهل این مسائل نیستند و نمی‌دانند، مستضعف هستند، مطلب به دستشان نرسیده گفت: من آمدم، خودش تعریف می‌كرد بنده خدا می‌گفت: من آمدم با این و این آمد دم در، دم در همین ظاهراً از همان قسمت وارد شدند كنار آن صحن بزرگ [صحن جامع رضوی‌] سمت باب‌الجواد، ظاهراً از همان قسمت‌ها وارد شده بودند، این‌طرف‌تر آن آدرسی كه دادند، می‌گفتند كه: این آمد كه برود داخل، گفتم: بایست بایست، گفت چیه؟ گفت كه: الآن صاحب این قبر آمده بیرون اشاره‌اش به پنجره فولاد است و به من می‌گوید به شوهرت بگو كه تو هم بیا اشكال ندارد تو هم بیا پیش ما، می‌گفت كه: یكدفعه این رو كرد به همسرش گفت نگاه كن ببین این الآن دارد به من می‌گوید بیا، تو چرا ممانعت می‌كنی؟ گفت: این شوهر هم هاج‌وواج شد و ...، می‌گفت: من آمدم و با همین وضعم داخل و گفتند بیا بیا از این كنار، و از همان وارد شدم. نحوه ورودش همان جایی بوده كه الآن مقام مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه در همان درب كفشداری است، خب این قبلًا درب ورودی بود و الآن این را پوشانده‌اند، می‌گفت: از همین‌جا خلاصه حضرت به من گفتند بیا و من می‌دیدم حضرت را در آن ضریح، كه حضرت نشستند و به من گفتند: همین‌جا بنشین تا اینكه شوهرت نماز و دعا و این چیزهایش را انجام بدهد و بعد دوباره به اصطلاح برگرد، می‌گفت: در تمام مدّتی كه من در آنجا بودم اصلًا نمی‌فهمیدم كجا هستم، چه وضعیتی هستم، اصلًا به خود نبودم، فقط متوجّه بودم، ولی فقط می‌دیدم كه آن شخص همانجا ایستاده و آنجا نشسته و دارد فقط به من نگاه می‌كند.

 می‌گفت: یك نیم ساعتی گذشت و بعد یك دفعه حضرت رو كردند و گفتند: شوهر تو بیرون آمد، شوهرت آمد، به بیرون نگاه كردم دیدم بله او هم آمده و زیارت كرده و از حرم بیرون آمده و دیگر همان روز او تشرف به اسلام پیدا می‌كند و خلاصه تشیع و این مسائل. و اتّفاقاً از همان كانادا برگشته بودند و داشتند دوباره همان زیارت سنوی خودشان را می‌رفتند و خودش هم شروع كرده بود به گریه كردن و این قضایایی كه تعریف می‌كرد خودش هم همین‌طور بنده خدا اشك می‌ریخت.

 خُب این امام‌رضا مال كیست؟ امام‌رضا مال ماست؟ امام‌رضا مال همه است، منتهی امام‌رضا دنبال آن دلی می‌گردد كه در آن صفایی ببیند، دنبال آن قلبی می‌گردد كه در آن دوروئی نبیند، من كه با هزار حقه و كلك آمدم خودم را به امام‌رضا علیه‌السّلام منسوب كردم و دارم به حرم امام‌رضا می‌روم در حالتی كه دارم برخلاف مسیر امام‌رضا علیه‌السّلام حركت می‌كنم امام‌رضا با من كاری ندارد، كاری با من ندارد،. .. وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً الإسراء، ٨٢ ولی با آن مسیحی، با آن كسی كه مستضعف است، با آن كسی كه مطلب به گوشش نرسیده، ولی می‌بیند او هم دلش می‌خواهد برایش راهی باز شود، او هم دلش می‌خواهد برایش مسیری باز شود، چون در دلش نور احساس می‌كند امام‌رضا را می‌طلبد، اگر در دلش نور احساس نكند می‌گفت: ول كن، تو برو، من اینجا در خانه می‌مانم می‌خوابم تا تو برگردی! چون نور می‌بیند حركت می‌كند، چون نور می‌بیند به شوهرش دارد اصرار می‌كند و التماس می‌كند: من را ببر، من را ببر تا دم در، من دم در می‌ایستم! وقتی می‌رود خُب امام‌رضا با این كار دارد، امام‌رضا با این سر و سرّ دارد ما خبر نداریم.

 مسأله امام‌حسین علیه‌السّلام این است آقاجان، امام‌حسین با همه افراد [كار دارد] لذا وقتی انسان می‌خواهد در مجالس امام‌حسین شركت كند باید یك همچنین مطلبی را توجّه بكند ها، چون اگر با این حال برود خُب استفاده می‌كند، آن نور می‌آید، آن حقیقت می‌آید، آن عظمت می‌آید، آن عطوفت و رحمت و رحمانیت الهیه كه به صورت بی‌انتها در وجود مقدس آن حضرت تجلّی پیدا كرده می‌آید و می‌گیرد و انسان هم خودش این مسأله را می‌فهمد و درك می‌كند و می‌آید و آدم را، همه را می‌گیرد در وجود خودش می‌گیرد، امّا اگر انسان با پیش فرض بیاید، با نفس بیاید، با خودیت بیاید، با أنانیت بیاید، با این مسائل بیاید نه، می‌آید و می‌نشیند و به یك چیزی گوش می‌دهد و همان، تفاوتی در این قضیه ندارد.

 إن‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند در این ایام مباركه كه در پیش داریم و واقعاً ایامی است كه بزرگان و اولیا خدا در این ایام متمسك می‌شدند به عنایات سیدالشّهداء علیه‌السّلام و ائمه در این ... و مسائلی را ما از بزرگان شنیدیم كه چطور در خیرات و بركات ائمه در این ایام محرم افاضه می‌شد برای اولیاء و برای دوستداران خداوند إن‌شاءاللَه ما را هم از آن فضا نصیبی و از آن مائده الهی خداوند ما را هم متمكن بفرماید.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. الفِئَةُ: اى فِرْقة، مجموعة تشترك فى الصِّفات العامّة، طائفة، جماعة (كَمْ مِنْ‏فِئَةٍقَلِيلَةٍ غَلَبَتْ‏فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ). [↑](#footnote-ref-1)
2. اغتيال: اغتيالا يا قتله غيلتا؛ يعنى پنهانى و به شكلى كه مقتول با خبر نشود، او را از پاى در آوردن. در المنجد، الغيلةً به معنى فريب دادن و به ناگاه كشتن و قَتَلَهُ غيلةً به معنى به او نيرنگ زد و به ناگاه او را كشت آمده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. ٢- امام شناسى، ج ٩، ص ٦٦؛ امام شناسى، ج ١٠، ص ٢٨٩ در پاورقى؛ وظيفه فرد مسلمان، ص ٥٠ و ٥١؛ ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ١، ص ١٥٥. [↑](#footnote-ref-3)
4. گزيده غزليات، غزل هماى رحمت، محمد حسين بهجت تبريزى (شهريار). [↑](#footnote-ref-4)
5. تكَبّر [↑](#footnote-ref-5)
6. ١- التَّجَاهُرُ بِالأَمْرِ: اى التَّظَاهُرُ بِهِ. [↑](#footnote-ref-6)